



می‌گوید اگر به تاج بروید همان پول ترکیه‌ای‌ها را می‌دهیم، یک چشم جلال گریان بود و یک چشمش خندان. ۱۶۵ هزار تومان نصیب جلال می‌شد و ۱۴۰ هزار تا از آن پرویز. این تفاوت قیمت ۲۵ هزاری هم به خاطر تاهل جلال بود. اشک‌های جلال در اتاق رهنوردی، از زلال‌ترین اشک‌های تاریخ فوتبال بود. نه می‌توانست از آن پول قلمبه بگذرد نه دلش راضی به مرگ دارایی بود. آن روز امضا نکرد و آمد بیرون. پرویز امضا کرد و رفت. بالاخره جلال خان هم با یک چشم گریان و یک چشم خندان چک ۱۲۰ هزار تومانی بانک رفاه را گرفت و رفت که به‌بچه‌های سابق دارایی که قبل از آنها به تاج رفته بودند (منصور پورحیدری و اکبر افتخاری) ببینند. جلال سال ۴۷ با ۹۰ هزار تومان یک خانه خرید و راحت شد و دارایی دیگر رسماً در زیر خاکستر تاریخ افتاد و مرد. بعدها فاش شد که داستان شکراسبورت از بیخ واقعیتی نداشت و این نقشه مدیران کلان ورزش و رسانه‌های دست راستی بود که به این بهانه دو ابرستاره فوتبال را تاجی کنند.

راکوبرای پسران بندر:

دارایی کلویی بود که پناهگاه استعدادهای سراسر ایران محسوب می‌شد. مخصوصاً برای جنوبی‌های بی‌کس دهه چهل. چنین بود که آقامحب وقتی اکبر افتخاری و محراب شاهرخی را از جنوب آورد برای‌شان پدری کرد. محراب با آن موهای وزوز و پوست مشکی و لاف زدن و عینک دودی و دست به جیبی حیرت‌آورش تابلو بود که جنوبی است؛ اکبر هم یاغی‌ترین ستاره تاریخ شد. هر دو از بچه‌های صاف و ساده پاپتی بندر شاه بودند. آقامحب به محض آوردن‌شان، یک اتاق پشت امجدیه برای‌شان گرفت تا سر و سامانی بگیرند. اجاره خانه‌شان را می‌داد. شام و ناهارشان را می‌داد و پول حموم‌شان را. حموم رکس امجدیه برای این دو بمب خوزستانی، مفتکی بود اما همین حموم مفتکی هم باعث آه و واویلاي خیلی‌ها می‌شد. خیلی‌ها شاکی بودند که «آقا دیدی دو تا فوتبالیست از جنوب آورده‌اند که پول حموم‌شان مجانی است؟ آقا فرت و فرت حمام می‌روند. آقا این ظلم است! پس چرا ما باید پول حموم‌مان را خودمان بدهیم؟» سر این حموم مفتکی بچه‌های تهرن علیه خوزستانی‌ها شوریده بودند. این تمام آن نجوهای پی‌چ‌کنندگان له شده در پای این شکاف طبقاتی بود که گیر داده بودند به حموم مفت و شام و ناهار مفتکی بندری‌ها! روزی که در فوتبال تهران چو افتاد محراب و اکبر از جنوب آمده‌اند و آقامحب برایشان یک اتاق در پشت امجدیه گرفته و ناهار و شام‌شان مجانی است و از همه مهم‌تر اینکه هر لحظه هم که دل‌شان خواست می‌توانند حموم رایگان بروند نه تنها ستاره‌های دارایی و تاج که مدیرانی چون آقاشعاع هم دمق شدند. او حالا باید برای نگه داشتن ستاره‌های فقربیشه تیم شعاع نقشه می‌کشید. نشست فکرهايش را روی هم گذاشت و فهمید که باید برای از دست ندادن بهترین‌هایش فکر بکری بکند. کی می‌توانست حموم مجانی برای ستاره‌هایش جور کنند و زندگی‌اش فنا نشود؟! فردا وقتی فریبرز (اسماعیلی) نزدش آمد و از پولی که تاج به پایش می‌ریخت صحبت کرد آقاشعاع دست کرد توی جیب کت چهارخونه معروفش و سوئیچ اتولش را درآورد. ستاره شعاع چند ساعتی را با دوچ معروف آقاشعاع که عین کشتی بود و از گاو پیشانی سفید هم تابلوتر در خیابان‌های تهرن چرخید و دوباره آقاشعاع را دید که زخش را لازم دارد. آقاشعاع هر وقت چشم نازک کردن ستاره‌اش را دید سوئیچ شورولت را گذاشت کف دست او و دوباره فردا ازش پس گرفت! یک زمان تنها با همین قافا لی‌لی‌ها می‌شد ستاره‌ها را در تیم نگه داشت. با پول آب حموم و راگوی مصطفی پاپان و باقلاپلوی آقارضا سهیلا و تشبیه کردن سر بازیکن به سر شیر و قیماق و گول‌مالی و پدرانگی و جنبانندن رگ غیرت و آرمانگرایی و

جلال ثانیه‌ای بخوابد. رویاهایش ویران شد. جلال با فوتبال قهر کرد. شش ماه سمت توپ نرفت. دور فوتبال را خط کشید. منتفر شد از هر چه فوتبال و فیرپلی و جوانمردی. مرگ فوتبال جلال با مرگ دارایی نسبتی مستقیم داشت. مرد سال فوتبال ایران بعد از ۶ ماه بی‌تمرینی و افسردگی به تمرینات تیم ملی دعوت شد و در اثر فشاری که روی بدن ناآماده‌اش وارد شد زانوپیش خراب شد و انحلال دارایی نه تنها به مرگ یک باشگاه بلکه به نابودی تدریجی یک ستاره نیز منجر شد. ستاره‌ای که در تیم سیاست‌گریز دارایی خیلی چیزها آموخته بود. چند وقتی از انحلال شاهین، دارایی، شعاع و تهرانجوان گذشته بود که روزنامه‌ها قشقرق کردند که باشگاه شکراسبورت ترکیه انگشت روی جلال و پرویز گذاشته است. همه پیچ‌پچه می‌کردند: وای چه پولی، چه هنگفت پولی می‌دهند!

روزی که رئیس کمیته المپیک، جلال و پرویز را به اتاقش برد تا بگوید که شاه از رفتن شما به ترکیه راضی نیست و

رسید که اعلام کرد: «علاوه بر محرومیت ۶ فوتبالیست شاهین، شاه موافقت کرده پرونده باشگاه شاهین به مدت ۲ سال لغو شود.» این تیر خلاص در ۱۶ تیر ۱۳۴۶ به مغز شاهین کوبیده شد. بازی شاهین - تهرانجوان (مقابله اکرامی‌چی‌ها و دارایی‌چی‌ها) در حالی که لحظه به لحظه خشن‌تر می‌شد و تماشاگران همچون اسپند روی آتش جلیز و بلیز می‌کردند سیلی سرودی در گوش خواجه‌نوری سرپرست شاهین طعم گل‌های ناطی گنجی (ناظم گنجاپور) را که آخرین گل عمر شاهین بود از بین برد و اطلاعیه روز ۲۰ تیرماه قره‌گوزلو رئیس تربیت‌بدنی لغو همیشگی باشگاه شاهین را اعلام کرد. این در حالی بود که دودستگی شاهینی‌ها نیز در این فروپاشی سهیم بود و بعدها ستاره‌های شاهینی نفاق موجود بین دکتر اکرامی و دهداری را از مهم‌ترین علانم مرگ شاهین اعلام کردند. به قول مهندس «دکتر اکرامی و پرویز دهداری دو قطب مخالف هم بودند و درگیری آنها ناشی از قدرت‌طلبی دومی بود.»

اما شاهین تنها قربانی دهه ۴۰ نبود. وقتی خسروانی رئیس باشگاه تاج بر ریاست سازمان تربیت‌بدنی جلوس کرد موسم مرگ باشگاه‌های اصیل فرا رسید. چند ماه بعد از شاهین، نوبت تهرانجوان شد. سپس باشگاه شعاع لغو پروانه شد و سرانجام آقامحب، دارایی را هم از دایره رقابت‌ها کنار کشاند. آقامحب که از راهبران اتحادیه باشگاه‌ها بود قبل از آنکه چاقوی خسروانی را بیخ گلولی دارایی ببیند با اعلام اینکه «من چگونه تیمم را با بودجه سالانه ۸۰۰ تومان نگه دارم در حالی که تاج بودجه میلیونی دارد» تیم خود را کنار کشید و خلاص شد.

آن روزها آقاجلال کاپیتان دارایی بود و ستاره فوتبال ایران. وقتی توی روزنامه‌ها خواند که آقامحب اعلام کرده دارایی به فعالیت ادامه نمی‌دهد کپ کرد. حالش خراب شد. باور نمی‌کرد. خدایا من که کاپیتان تیم هستم چطور از هیچ چیز خبر ندارم؟ جلال گوشی تلفن را برداشت و زنگ زد به آقامحب «آقا جریان چیه؟» مرد سال فوتبال ایران باور نمی‌کرد باشگاه نورچشمی‌اش یک‌شبه تصمیم به خودکشی گرفته باشد. خودکشی‌ای که از مرگ اجباری هم بدتر بود. وقتی آقامحب گفت که «بله درست شنیده‌ای، باشگاه را تعطیل کردم.» آن شب تا صبح گریه نگذاشت

شاهین و تاج را پر کردند. شاهین که در زمانی تاج و دارایی را به سبب سودجویی از فوتبال کوبیده بود حالا خود در دام طعنه‌ها افتاده بود. هنگامی که مبارزات تاج و شاهین در اوج قدرت بود رهبران شاهین یک قرارداد مالی با تاج امضا کردند و با زمانی که شاهین و دارایی در اوج رقابت خصمانه به سر می‌بردند و تماشاگران هیچ انعطافی از رهبران شاهین نمی‌پذیرفتند شاهین یک مسابقه را از دارایی خرید و از این راه سود جست. یا وقتی که دارایی

دارایی کلویی بود که پناهگاه استعدادهای سراسر ایران محسوب می‌شد. مخصوصاً برای جنوبی‌های بی‌کس دهه چهل. چنین بود که آقامحب وقتی اکبر افتخاری و محراب شاهرخی را از جنوب آورد برای‌شان پدری کرد. محراب با آن موهای وزوز و پوست مشکی و لاف زدن و عینک دودی و دست به جیبی حیرت‌آورش تابلو بود که جنوبی است؛ اکبر هم یاغی‌ترین ستاره تاریخ شد.

دعوت کننده یک تیم پرسود از شوروی بود شاهین راضی شد برخلاف خواسته تماشاگرانش و آن همه شعار در ایجاد نفرت از دارایی، قرارداد ۳ جانبه‌ای امضا کند و کیسه‌اش را از صدای جیرینگ‌جیرینگ پرکند. اینها همه بعد از انحلال شاهین رو شد و آه و واویلاي هواداران سینه‌چاک تیم‌ها را به آسمان برد.

آن روزها مبارزه خسروانی و سرودی از جنگ ویتنام و آمریکا هم آتشین‌تر بود. تابستان ۴۳، شش بازیکن شاهین به بهانه اعتراض به سرپرستی آقامحب (رئیس دارایی) و مربیگری آقا فکری در تیم ملی که عازم شوروی بود از همراهی تیم امتناع کردند. آقا مبشر رئیس فدراسیون وقت گفت: «آخه باشگاه که نباید در کار فدراسیون دخالت کند.» کمی بعد نوبت به ریاست عالییه ورزش تیمسار ایزدپناه

